نعماني و مصادر غيبت(9(

 محمد جواد شبيري زنجاني

اشاره

اين سلسله مقالات به معرفي تفصيلي نعماني و آثار وي پرداخته، و از زاويه‏هاي مختلف، تفسير نعماني را بررسي كرده است. در اين قسمت، اين كتاب با دو كتاب مشابه: مقدمه تفسير قمي و رساله سعدبن عبدالله مقايسه مي‏گردد.

هـ . مقايسه تفسير نعماني با مقدمه تفسير قمي

در مقدمه تفسير منسوب به علي بن ابراهيم قمي، پس از ذكر خطبه كتاب كه تنها در مواردي اندك با خطبه تفسير نعماني همسان است، با عبارت ((‏قال ابوالحسن علي بن ابراهيم الهاشمي القمي))، اقسام آيات قرآن و مفاهيم گوناگون آن در 47 عنوان شماره شده و سپس هر عنوان به اختصار توضيح داده شده و يك يا دو آيه و گاه سه آيه به عنوان مثال آورده شده است.

ساختار كلي اين دو تفسير به هم نزديك است و در تبيين مباحث، مشابهت‏هاي بسيار ميان آن دو مي‏توان ديد. در لابلاي قسمت‏هاي پيشين اين مقاله به نمونه‏هايي از اين امر اشاره كرديم؛ از جمله گفتيم كه مبحث محكم و متشابه در تفسير قمي و تفسير نعماني، نقاط مشترك چندي دارند: تفسير متشابه در اين دو تفسير شبيه يكديگر است؛ در جاي جاي جلد اول تفسير قمي، معاني الفاظْ مختلف بيان شده كه نتيجه تفسير خاصي است كه از آيات متشابه ارائه شده است؛[1] وجوه مختلف واژه‏ها نيز در تفسير قمي، غالباً همان وجوه تفسير نعماني است. و لذا افزوديم كه بي‏ترديد، بين تفسير نعماني و تفسير قمي ارتباطي ويژه وجود داشته و به نظر مي‏آيد يكي از ديگري يا هر دو از منبع مشترك ديگري اخذ و اقتباس

نموده‏اند.[2] همين ارتباط سبب مي‏گردد كه پاره‏اي از اشكالات نسخه‏اي تفسير نعماني با توجه به تفسير قمي اصلاح گردد و برخي از ابهامات تفسير نعماني برطرف گردد.[3] به عنوان نمونه، در آغاز تفسير نعماني عناويني از علوم قرآني ياد شده كه توضيح آن نيامده است، در مقدمه تفسير قمي پاره‏اي از اين عناوين توضيح داده شده، البته اكثر آن‏ها در تفسير قمي هم نيامده است.[4]

در اين‏جا بار ديگر به مقايسه دقيق‏تر تفسير نعماني با مقدمه تفسير قمي مي‏پردازيم.

تفاوت‏هاي دو تفسير

با وجود نزديكي كلي ساختار اين دو تفسير و مباحث آن‏ها، دو تفاوت اصلي بين آن دو ديده مي‏شود:

نخست اين‏كه تفسير نعماني تحريري مستقل دارد، ولي مقدمه تفسير قمي به عنوان مقدمه بر متن تفسير نگارش يافته است.[5] لذا بارها به متن تفسير ارجاع داده شده و تأكيد شده كه نمونه‏هاي بيش‏تري از آيات مرتبط در جاي مناسب در متن تفسير آمده است.[6]

تفاوت دوم كه شايد تا اندازه‏اي ناشي از تفاوت نخست باشد، گستردگي تفسير نعماني است: مقدمه تفسير قمي حدود 22 صفحه و قسمت مشابه آن در تفسير نعماني حدود 93 صفحه (بيش از چهار برابر آن) است؛ در ذيل هر عنواني در تفسير نعماني، آيات بسياري ذكر شده كه بيش‏تر آن‏ها در مقدمه تفسير قمي ديده نمي‏شود؛ در آيات مشترك هم تفسير نعماني مفصّل‏تر است. به عنوان نمونه، اولين بحث مطرح شده در اين دو تفسير، يعني مبحث ناسخ و منسوخ را با يكديگر مقايسه مي‏كنيم:

در تفسير نعماني، نخست علّت پيدايش نسخ در قرآن بيان شده كه در تفسير قمي در اين‏جا ذكر نشده است. در تفسير نعماني شانزده آيه منسوخ با توضيح كيفيت نسخ برخي از

آن‏ها آورده شده كه تنها دو آيه از آن‏ها در مقدمه تفسير قمي ذكر شده و توضيح همان دو آيه هم مختصرتر است. در اين‏جا آيه اوّل تفسير نعماني در بحث نسخ را با عبارت مشابه آن در تفسير قمي ـ كه دومين آيه مربوط به ناسخ و منسوخ است ـ در كنار هم قرار مي‏دهيم تا مقايسه آن‏ها آسان‏تر گردد:

تفسير نعماني (بحار، ج 93، ص 6)

مقدمه تفسير قمي (ص 6)

فكانت من شريعتهم في الجاهلية انّ المرأة اذا زنت حبست في بيت واقيم باودها حتي يأتي الموت و اذا زني الرجل نفوه عن مجالسهم و شتموه و آذوه و عيّروه و لم يكونوا يعرفون غير هذا، قال الله ـ تعالي ـ في اوّل الاسلام: ((و اللاتي يأتين الفاحشة من نساءكم فاستشهدوا عليهن اربعة منكم، فان شهدوا فامسكوهنّ في البيوت حتي يتوفاهن الموت او يجعل الله لهنّ سبيلاً و اللذان يأتيانها منكم فآذوهما، فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما، ان الله كان تواباً رحيماً)) فلمّا كثر المسلمون و قوي الاسلام و استوحشوا امور الجاهلية انزل الله تعالي: ((الزانية و الزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة)) الي آخر الآية فنسخت هذه الآية آية الحبس و الاذي.

و مثله انّ المرأة كانت في الجاهلية اذا زنت تحبس في بيتها حتي تموت و الرجل يؤذي فانزل الله في ذلك: ((واللاتي يأتين الفاحشة من نساءكم فاستشهدوا عليهن اربعة منكم، فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتي يتوفاهن الموت او يجعل الله لهن سبيلاً)) و في الرجل ((و‏‏اللذان يأتيانها منكم فآذوهما فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما ان الله كان تواباً رحيماً)) فلمّا قوي الاسلام انزل الله: ((الزانية و الزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة)) فنسخت تلك.

تفاوت‏هاي ديگري هم بين اين دو متن تفسيري ديده مي‏شود:

در آغاز هر دو متن، فهرستي از اقسام آيات و مضامين آن‏ها ذكر شده و سپس به شرح اين فهرست پرداخته شده است. فهرست در اين دو كتاب، به دو شكل متفاوت ارائه گرديده است. پيش‏تر گفتيم كه فهرست تفسير نعماني به سه گونه تنظيم شده است: نخست اقسام هفت‏گانه آيات قرآن و سپس با تعبير ((‏في القرآن)) مصطلحات دوگانه قرآني و آن‏گاه انواع آيات قرآن ذكر شده كه با تعبير ((‏منه)) آغاز مي‏شود.[7]

در مقدمه تفسير قمي عناوين به دو شكل نظم يافته‏اند:[8] اكثر عناوين با ((‏منه)) آغاز

مي‏شود و عناوين چندي در پايان فهرست با ((‏فيه)) شروع مي‏گردد. مصطلحات دوگانه قرآني، آغازگر فهرست تفسير قمي است، آن هم به اين شكل: ((‏منه ناسخ و منه منسوخ و منه محكم و منه متشابه و منه عام و منه خاص و... .)) از اقسام هفت‏گانه آغاز تفسير نعماني، تنها چهار قسم آن، آن هم در پايان فهرست تفسير قمي ذكر شده و سه قسم امر و زجر و جدل در تفسير قمي نيامده است. عناوين تفسير قمي را مي‏توان در 47 رقم شماره كرد[9] كه 40 عنوان آن با ((‏منه)) و 7 عنوان با ((‏فيه)) آغاز شده است.

ترتيب عناوين در اين دو كتاب چه بسا مختلف باشد. در هر يك از آن‏ها عناويني ديده مي‏شود كه در ديگري وجود ندارد. گفتني است كه اين تفاوت در ارتباط فهرست عناوين تفسير قمي و شرح عناوين آن نيز ديده مي‏شود، چنان‏كه در ارتباط فهرست تفسير نعماني و توضيح عناوين آن نيز مشاهده مي‏گردد.[10]

مقايسه فهرست عناوين تفسير قمي و شرح عناوين آن با تفسير نعماني

در مقدمه تفسير قمي، پاره‏اي از عناوين به همان ترتيب فهرست شرح نشده است[11] كه وجه آن چندان روشن نيست.[12]

ده عنوان در فهرست عناوين تفسير قمي آمده، ولي شرح آن‏ها در اين كتاب ديده

نمي‏شود. برخي از آن‏ها در فهرست تفسير نعماني هم آمده، ولي توضيح آن‏ها نيامده است.[13] برخي در فهرست تفسير نعماني و توضيح آن ذكر شده[14] و برخي اصلاً در تفسير نعماني نيامده است.[15]

گفتني است كه در مقدمه تفسير قمي از ردّ بر جهميه (رقم 27) و ردّ بر قدريه (رقم 32) ياد شده كه شرح آن‏ها نيامده است. در تفسير نعماني هم اين دو عنوان توضيح داده نشده اگر چه در فهرست عناوين از قدريه ياد شده است.[16] اين دو عنوان ابهام دارند و گويا مراد از قدريه همان معتزله[17] و مراد از جهميه هم ظاهراً همان مجبّره است[18] كه در هر دو كتاب به آياتي كه ديدگاه آن‏ها را رد مي‏كند اشاره شده است.

در تفسير قمي عناوين چندي شرح داده شده كه در فهرست عناوين نيامده است. برخي در تفسير نعماني توضيح داده شده[19] و برخي در تفسير نعماني هم توضيح داده نشده است.[20]

يك عنوان هم در تفسير قمي در فهرست عناوين آمده و شرح شده، ولي اصلاً در تفسير نعماني نيامده است.[21]

اين تفاوت‏ها از كجا پديد آمده است؟ به نظر مي‏رسد بسياري از آن‏ها از اختلال در

نسخه‏هاي اين دو كتاب حديثي نشأت گرفته است.

تنها يك مورد در اين دو كتاب كاملاً با يكديگر اختلاف دارند كه جالب توجه است: در تفسير قمي، ج 1، ص 20 اين عنوان: ((‏امّا الرد علي من انكر الرؤية))[22] توضيح داده شده است. در تفسير نعماني در ضمن فهرست عناوين از ((‏ردّ علي من اثبت الرؤية)) (رقم 47) ياد شده كه البته توضيحي درباره آن ذكر نشده است.

گفتني است كه پاره‏اي از عناوين فهرست تفسير قمي، با اندكي تفاوت شرح شده‏اند كه غالباً نقل به معنا بوده و چندان مهم نيست.[23]

باري، با مقايسه عناويني كه در مقدمه تفسير قمي فهرست شده با شرح آن‏ها و نيز تطبيق آن دو بر تفسير نعماني، مي‏توان به پاره‏اي از تحريفات كه به مقدمه تفسير قمي راه يافته، دست پيدا كرد.

تحريفات مقدمه تفسير قمي

در رقم 5: منه منقطع و منه معطوف آمده كه عبارت صحيح آن، منه منقطع معطوف

مي‏باشد چنان‏كه در ص 9 شرح شده است. در تفسير نعماني رقم 15، عنوان منقطع و معطوف ديده مي‏شود كه واو عاطف آن زايد است.

در رقم 16: منه رخصة صاحبها بالخيار ان شاء فعل و ان شاء ترك، به جاي ((‏فعل))، اخذ صحيح به نظر مي‏رسد، چنان‏كه در شرح ص 15 و تفسير نعماني رقم 34، آمده است. در رقم 21: منه مخاطبة للنبي6 و المعني امّته، ظاهراً ((‏لامّته)) به جاي امّته صحيح است (شرح ص16).

در رقم 22: منه ما لفظه مفرد و معناه جمع، به جاي مفرد بايد واحد ذكر گردد. (شرح، ص11 و تفسير نعماني، رقم 20 و 21).

در رقم 34: منه رد علي من انكر من المسلمين الثواب والعقاب بعدالموت يوم القيامة، ظاهراً عبارت بايد ((‏قبل يوم القيامة)) باشد كه مربوط به عذاب قبر است و در ص 19 شرح داده شده است. در تفسير نعماني رقم 44 به اين شكل آمده است: منه رد علي من زعم ان ليس بعد الموت و قبل القيامة ثواب و عقاب.

در رقم 38: منه رد علي من انكر المتعة والرجعة، كلمه ((‏المتعه)) زايد به نظر مي‏آيد. (شرح ص 24، تفسير نعماني، رقم 51).

و. تفسير نعماني و رسالة سعدبن عبدالله

مرحوم علامه مجلسي پس از نقل كامل رساله نعماني در بحارالانوار (ج 93) اشاره

مي‏كند كه رساله‏اي قديمي يافته كه آغاز آن چنين است:

حدّثنا جعفر بن محمدبن قولويه القمي; قال: حدّثني سعدالاشعري القمي ابوالقاسم رحمه الله و هو مصنّفه: الحمدلله ذي النعماء والآلاء والمجد والعزّ والكبرياء، و صلّي الله علي محمّد سيدالانبياء و علي آله البررة الاتقياء، روي مشايخنا عن اصحابنا عن ابي عبدالله7 قال: قال اميرالمؤمنين صلوات الله عليه: انزل القرآن علي سبعة احرف كلّها شاف كاف: امر و زجر و ترغيب و ترهيب و جدل و قصص و مثل.

مرحوم مجلسي مي‏افزايد:

اين رساله، حديث تفسير نعماني را تا آخر آورده، ولي ترتيب آن را تغيير داده و آن را بر ابواب، پراكنده و در لابلاي آن برخي احاديث افزوده است.[24]

در مجلد 92 بحار پس از ذكر سند اين رساله، دو باب از آن نقل شده است: باب التحريف في الآيات الّتي هي خلاف ما انزل الله عزّوجلّ ممّا رواه مشايخنا رحمةالله عليهم عن العلماء عن آل محمد صلوات الله عليه و عليهم. باب تأليف القرآن و انّه علي غير ما انزل الله عزّوجلّ.[25]

از آن‏جا كه اين رساله غالباً مضموني همچون تفسير نعماني داشته، علامه مجلسي به نقل از تفسير نعماني بسنده كرده، و از نقل اين رساله خودداري كرده و تنها روايات اختصاصي رساله سعدبن عبدالله را در مجلدات مختلف بحارالانوار آورده است.[26]

از رساله سعدبن عبدالله نسخه‏اي در كتابخانه آيت‏الله مرعشي با شماره 2/12366 نگاهداري مي‏شود كه در پايان آن آمده است:

هذا ما وصل اليّ من نسخة الرسالة الشريفة استنسختها بعجلة في ارض الغري في شهر جمادي الاولي 1303 و انا العبد محمدباقر بن محمدجعفر الهمداني البهاري و هذا مطابق للنسخة الّتي اخذت منها ولكنها لم تكن سالمة حق السلامة كما تري. ‍‍‍[ورقه 38/2]

در اين رساله، توضيح بيش‏تري درباره نسخة اصل اين رساله داده نشده است. در ادامة نسخه، تفسير نعماني نقل شده[27] كه عبارت پاياني آن چنين است:

كتب ذا العبد الفاقر محمّد المدعو بباقر معجّلا لمحض وجود النسخة في ارض الغري و ختم في يوم الجمعة 14 شهر جمادي الاولي 1303 من نسخة مغشوشة كتب في 1063.

اين احتمال جدّي است كه رساله سعد بن عبدالله و تفسير نعماني در يك نسخه كنار هم قرار گرفته و مرحوم بهاري اين دو را از اين نسخه واحد استنساخ كرده باشد.

نسخه مرحوم بهاري در فهرست كتابخانه آيت الله مرعشي، ج 31، ص 259 معرفي شده است.

گزارش اجمالي از نسخة مرحوم بهاري[28]

در آغاز اين رساله، عنوان ((‏تفسير سعدالاشعري القمي1)) مشاهده مي‏شود و پس از بسمله و سند و خطبه كتاب، متن رساله همچون نقل مرحوم مجلسي آغاز مي‏گردد. پس از توضيح آيات مربوط به ترغيب و ترهيب و جدل [ورقه 1/1]، قصص را به سه قسم: ((‏ما كان قبل النبي6)) و ((‏ما كان في عصره)) و ((‏ما حكي الله جلّ و عزّ عمّا يكون بعده)) تقسيم كرده و به توضيح اين اقسام پرداخته است و آياتي را شاهد مثال مي‏آورد [ورقه 1/2 و 2/1]. در ادامه، مثال‏هايي براي ((‏مثل)) آورده است. درباره امر و نهي در اين قسمت رساله توضيحي ديده نمي‏شود.

در ادامه اين رساله به تقسيم قرآن به چهار نوع: ((‏ما تأويله في تنزيله و ما تأويله مع تنزيله و ما تأويله قبل تنزيله و ما تأويله بعد تنزيله)) و توضيح اين انواع و ذكر شواهدي براي آن‏ها پرداخته است [ورقه 2/1 به بعد]. باب الناسخ والمنسوخ [ورقه 8/1]، باب المحكم و المتشابه [ورقه 10/1] در ادامه رساله آمده است. سپس دو بابي كه به طور كامل در بحار آمده، در اين رساله [ورقه 16/1 تا 22/1] مشاهده مي‏گردد. بحث‏هاي مختلفي كه در تفسير نعماني آمده، در اين رساله هم آورده شده كه غالباً در ابواب گوناگون قرار گرفته و مطالب آن نيز گسترده‏تر از مطالب تفسير نعماني مي‏باشد، هر چند چارچوب كلي مطالب در دو كتاب يكي است.

در اين نسخه عناوين و سرفصل‏ها معمولاً با رنگ قرمز نوشته شده و اصلاحاتي با اين رنگ مشاهده مي‏گردد كه شايد ناشي از مقابله با نسخه اصل يا تصحيح اجتهادي باشد.

نام رساله و نسبت آن به سعد بن عبدالله

گفتيم كه در آغاز نسخه خطي رساله از آن با عنوان تفسير سعد الاشعري القمي; ياد شده است. مرحوم مجلسي هم از اين رساله گاه با تعبير ((‏رسالة سعد بن عبدالله في انواع آيات القرآن))[29] وگاه با عبارت ((‏تفسير سعدبن عبدالله برواية ابن قولويه عنه))[30] ياد كرده است. اين دو تعبير هر دو به محتواي كتاب اشاره مي‏كند و از نام خاصي براي اين رساله حكايت

نمي‏كند.

مرحوم مجلسي در مقدمه بحارالانوار تعبير تازه‏اي درباره اين رساله به كار گرفته كه در هيچ جايي از متن بحار سابقه ندارد. در شمار مصادر بحار از اين رساله با اين عبارت ياد كرده است: كتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محكمه و متشابهه للشيخ الثقة الجليل القدر سعدبن عبدالله الاشعري رواه عنه جعفر بن محمدبن قولويه و ستأتي الاشارة اليه ايضا في كتاب القرآن.[31] اين نام‏گذاري به كتاب ذريعه علامه تهراني و سپس فهرست نسخه‏هاي خطي كتابخانه آيت‏الله مرعشي منتقل شده است.[32]

اين نام برداشتي است از ترجمه سعدبن عبدالله در رجال نجاشي. در اين ترجمه، كتابي به اين نام به سعدبن عبدالله نسبت داده است.[33] ولي ما شاهد قابل توجهي براي اين سخن نيافتيم و اگر اصل انتساب اين كتاب را به سعدبن عبدالله درست بينگاريم، دليلي نيافتيم كه نشان دهد اين رساله همان كتابي است كه نام آن در رجال نجاشي آمده است؛ به‏ويژه با عنايت به اين كه اين رساله اختصاصي به دو بحث ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه ندارد؛ باب ناسخ و منسوخ هم آغازگر رساله نيست تا چنين نام‏گذاري‏اي را توجيه كند، بلكه اين باب در ورقه هشتم آمده، يعني حدود يك پنجم رساله پيش از اين باب مي‏باشد.

امّا درباره اصل انتساب اين كتاب به سعدبن عبدالله هم بايد دانست كه اولاً: گوينده عبارت نخستين كتاب: ((‏حدّثنا جعفر بن محمدبن قولويه القمي)) معلوم نيست.

ثانياً: در نسخة موجود اين كتاب، هيچ گونه علايم اعتبارآفرين همچون بلاغ و مقابله و امضا و تأييد علماي سلف و... ديده نمي‏شود. مشخصات نسخه‏اي از آن هم كه در اختيار علامه مجلسي بوده، معلوم نيست و مجرد اين سخن مرحوم مجلسي كه آن را رساله‏اي قديمي دانسته، دليل بر اعتبار آن به شمار نمي‏آيد. در حال حاضر از اين رساله نسخه‏هاي چندي موجود نيست و به غير از نسخه مرحوم بهاري از نسخه ديگري از آن اطلاع نداريم.

ثالثاً: در كتاب‏هاي سنددار، گاه مقايسه اسناد كتاب با اسناد شناخته شده نويسنده مي‏تواند تأييدي باشد بر صحّت انتساب كتاب به وي. در اين مسأله دست ما از دامان چنين روشي هم كوتاه است؛ چه در كتاب هيچ سندي ديده نمي‏شود.

رابعاً: از سعدبن عبدالله كتابي در حديث يا علوم قرآن در دست نيست كه بتوان با مقايسه متن آن با متن اين رساله، نسبت كتاب را به سعدبن عبدالله بررسي كرد. از سعد تنها رساله المقالات والفرق بر جاي مانده كه به تشريح فرقه‏هاي مختلف شيعه پرداخته و ربطي به موضوع اين رساله ندارد. كتاب بصائر الدرجات وي و مختصر آن در دست نيست و رساله‏اي كه به نام مختصر بصائرالدرجات چاپ شده، كتابي است از حسن بن سليمان حلّي كه از كتب بسياري گزينش شده است. نخستين آن‏ها مختصر بصائر الدرجات سعدبن عبدالله است كه قسمت گزينش شده اين كتاب[34] هم مجموعه‏اي از احاديث سنددار بوده و هيچ شباهتي بين آن و رساله مورد بحث ديده نمي‏شود. قسمت‏هاي پاياني كتاب اختصاص منسوب به شيخ مفيد[35] هم از كتاب بصائرالدرجات سعدبن عبدالله بوده[36] كه آن هم ارتباطي با اين رساله ندارد.

خلاصه هيچ دليل قابل پذيرشي براي اثبات انتساب اين كتاب به سعدبن عبدالله نيافتيم.

از سوي ديگر، در سند اين رساله اشكالي وجود دارد كه تضعيف كننده انتساب فوق

مي‏باشد. در اين سند، جعفربن محمدبن قولويه بي واسطه از سعدبن عبدالله نقل مي‏كند، با اين كه در هيچ جا از كتب حديث و طرق و اسناد كتب رجال چنين روايتي مشاهده نشده، بلكه وي به توسط پدر[37] و گاه به توسط برادرش علي[38] از سعدبن عبدالله حديث نقل مي‏كند.

در ترجمه سعدبن عبدالله در رجال نجاشي از حسين بن عبيدالله چنين نقل شده است: كتاب منتخبات (تأليف سعد بن عبدالله) را نزد ابوالقاسم بن قولويه بردم تا بر وي قرائت كنم. گفتم: سعد اين كتاب را براي تو حديث كرد؟ گفت: نه، بلكه پدر و برادرم از وي براي من نقل كردند. من از سعد جز دو حديث نشنيده‏ام.[39]

در ترجمه جعفر بن محمدبن جعفر بن موسي بن قولويه ابوالقاسم هم آمده است كه وي به توسط پدر و برادر خود از سعد روايت كرده و ‏گفته است كه از سعد تنها چهار حديث شنيده است.[40]

هر چند اين دو نقل را مي‏توان با هم سازگار دانست؛ زيرا گاه حديثي كه مشتمل بر دو قطعه است، دو حديث و گاه يك حديث به حساب مي‏آيد. ولي به هر حال، رساله منسوب به سعدبن عبدالله روايات بسياري در بر دارد و به هيچ وجه نمي‏تواند دو يا چهار حديث به‏شمار آيد.

البته اين احتمال وجود دارد كه در سند اين رساله سقطي رخ داده باشد.[41] ولي وقوع سقط قطعي نيست. لذا اشكال فوق، تضعيف كننده نسبت كتاب به سعد به حساب مي‏آيد.

نتيجه اين بحث اين است كه انتساب اين كتاب به سعد ثابت نيست.

اعتبار رساله منسوب به سعد بن عبدالله

در اين رساله، هيچ روايت سندداري ديده نمي‏شود، بلكه غالباً رواياتْ بي‏سند و به اصطلاحْ مرسل و گاه اقوال علما نقل شده است. بنابراين، احاديث كتاب در شمار احاديث ضعيف دسته‏بندي مي‏شود. لذا از ناحيه سند، اعتبار مستقلي ندارد. براي اعتبار بخشيدن بدان بايد در جستجوي قرائن خارجي برآمد.

مرحوم مجلسي درباره اعتبار اين رساله و رسالة نعماني مي‏گويد:

راويان اين دو كتاب، معتبر و مشهورند و مضامين آن‏ها با مضامين ديگر اخبار سازگار است. علي بن ابراهيم و عالمان اخيار ديگر از آن‏ها اخذ كرده‏اند. نجاشي از كتاب‏هاي سعدبن عبدالله، كتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محكمه و متشابهه را بر شمرده و اسانيد صحيحي را به كتب وي ذكر كرده است.[42]

مراد از راوي كتاب در اين عبارت، ظاهراً گردآورنده كتاب، يعني سعد بن عبدالله است كه درباره انتساب رساله به وي سخن گفتيم و آن را نپذيرفتيم. اسانيد صحيح به كتب سعدبن عبدالله هم در اين باره كارساز نيست.

از اين نكته كه بگذريم، ايشان براي تأييد اعتبار اين دو كتاب به دو امر تكيه كرده است: يكي سازگاري و توافق مضمون آن‏ها با مضمون احاديث ديگر؛ ديگري اخذ علي بن ابراهيم و عالمان ديگر از آن‏ها.

درباره امر نخست گفتني است كه مراد ايشان گويا توافق كلي و اجمالي اين دو كتاب با احاديث ديگر است. و هدف از سخن بالا نيز، اثبات اعتبار في الجمله اين دو كتاب است. وگرنه اگر به تك تك احاديث و مطالب اين دو نظري بيفكنيم، احاديث منفرد كه تنها در اين دو كتاب ديده مي‏شود بسيار است. به عنوان نمونه، در بحث ناسخ و منسوخْ آيات چندي به عنوان ناسخ ذكر شده كه غالباً روايتي در تأييد آن‏ها نيامده است. بررسي گسترده‏تر ميزان توافق مضمون‏هاي اين دو كتاب با ساير احاديث، نيازمند پژوهش بيش‏تر و دقيق‏تر مي‏باشد.

باري احاديث رساله سعدبن عبدالله و تفسير نعماني هر چند به تنهايي حجت نمي‏باشند، ولي در جايي كه مضمون اين احاديث در ساير احاديث (هر چند غير معتبر) وارد شده باشد، مي‏تواند در تأييد آن‏ها مؤثر بوده و مقدمه‏اي براي حصول اطمينان به مضمون حديث به شمار آيد.

تأكيد بر اين نكته مفيد است كه لازمة مرسل بودن يك حديث، نادرست بودن آن نيست، بلكه احاديثي كه راوي آن مشخص بوده و صريحاً در كتب رجالي تضعيف شده و از آن بالاتر، كذّاب يا جعّال دانسته شده است، باز دليل قطعي بر مجعول بودن حديث نيست. انسان دروغگو و حديث‏ساز نيز تنها سخن كذب و جعلي بر زبان جاري نمي‏سازد، بلكه به طور طبيعي مي‏بايد اين‏گونه انسان‏ها بيش‏تر سخنانشان راست باشد تا بتوانند دروغ اندك خود را در جامعه مطرح سازند و به زودي دست آنها رو نگردد. لذا در محاسبات مربوط به احتمال صدق يك حديث، احاديث راويان ضعيف هم حائز ارزش است تا چه برسد به احاديث مرسل.

البته گاه انحصار حديث به راويان ضعيف و عدم نقل آن از سوي ديگر راويان، خود نقطه ضعفي به‏شمار آمده، احتمال درستي حديث را پايين مي‏آورد.

تفاوت‏هايي كه احياناً بين تفسير منسوب به سعد و تفسير نعماني ديده مي‏شود، به‏ويژه در شيوه اسناد مطالب به ائمه، خود مي‏تواند نقطه ضعف ديگري در اين زمينه به حساب آيد.

درباره مطلب دوم كه در كلام مرحوم مجلسي بدان اشاره رفته، گفتني است كه ما دليل معتبري بر اين كه علي بن ابراهيم از رساله سعد يا تفسير نعماني مطلبي اخذ كرده باشد در دست نداريم. البته اصل ارتباط اين سه رساله انكار ناپذير است، ولي معلوم نيست كه علي بن ابراهيم از آن‏ها برگرفته است، بلكه با توجّه به عدم اثبات انتساب كتاب به سعدبن عبدالله، اين احتمال وجود دارد كه اين رساله، گسترش يافته مقدمه تفسير قمي باشد، اخذ عالمان ديگر از قدما ـ به جز علي بن ابراهيم ـ هم از اين دو كتاب اصلاً شاهدي ندارد.

در مجموع، در احاديث منفرد رساله سعد، نمي‏توان اعتبار چنداني براي آن به اثبات رسانيد.

مقايسه رساله سعد و تفسير نعماني

با وجود شباهت كلي بين اين دو متن، تفاوت‏هايي هم ميان آن‏ها ديده مي‏شود:

ترتيب ارائه مطالب مختلف است.

در رساله سعد، مطالب در ابواب مختلف جا گرفته است.

در رساله سعد، احاديثي در لابلاي متن افزوده شده است. (به اين سه تفاوت در كلام علامه مجلسي اشاره شده است.)

الفاظ اين دو متن احياناً تفاوت دارد.

در رساله سعد، فهرست عناوين وجود ندارد.

شيوه اسناد مطالب به ائمه به دو شكل مختلف است.

ظاهر تفسير نعماني آن است كه اين كتاب، حديث واحدي است از حضرت اميرالمؤمنين7، ولي در تفسير سعد، همان مطالب منقول از اميرالمؤمنين، به شكل ديگري نقل شده؛ گاه به شكل روايتي مرسل از امام صادق7 و احياناً از امام باقر7 و گاه به شكل نقل غيرمستقيم كلام حضرت امير7 و گاه به شكل اسناد مطلب به اجماع مسلمين.

براي روشن شدن اين گونه‏هاي مختلف، سه متن از اين دو رساله برگزيده‏ايم. متن نخست خود از قطعات چندي تشكيل شده است. با مقايسه اين دو كتاب، برخي از تفاوت‏هاي ديگر اين دو هم آشكار مي‏شود:

متن اول

تفسير نعماني (بحار، ج 93، ص 10 و 11)

رساله سعدبن عبدالله (ورقه 9/2، 10/1)

ـ و نسخ قوله تعالي: ((‏و ما خلقت الجن والانس الاّ ليعبدون قوله عزّوجل: ((‏ولايزالون مختلفين...

ـ و نسخ قوله تعالي: و اذا حضر القسمة: و اذا حضر القسمة اولوا القربي واليتامي والمساكين فارزقوهم منه و اكسوهم وقولوا لهم قولاً معروفاً قوله سبحانه: يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظّ الانثيين الي آخر الآية.

ـ و من المنسوخ[43] قوله تعالي: ((يا ايها الّذين آمنوا اتقواالله حق تقاته ولاتموتن الاّ و انتم مسلمون)) نسخها قوله تعالي: ((فاتقوا الله ما استطعتم))

ـ و نسخ قوله تعالي: (( و من ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكراً و رزقاً حسناً)) آية التحريم و هو قوله جلّ ثناؤه: ((قل انّما حرّم ربّي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم والبغي بغير الحق)) والاثم ههنا هوالخمر.

ـ و منه ما رواه محمدبن مسلم و غيره عن ابي جعفر[و ابي عبدالله][44] 8في قول الله عزوجل: و ما خلقت الجنّ والانس الاّ ليعبدون فنسختها ولايزالون مختلفين...

ـ و روي عن ابي عبدالله7 في قول الله جلّ و عز: و اذا حضر القسمة اولوا القربي واليتامي والمساكين فارزقوهم منه قال نسختها آية الفرائض قوله يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظّ الانثيين الآية.

ـ و روي عنه في قول الله ((اتّقوا الله حق تقاته)) قال نسختها ((فاتقوا الله ما استطعتم))

[اين قطعه در رساله سعد پس از قطعه بعدي آمده است]

ـ و روي عن ابي عبدالله7 في قول الله ((و من ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكراً و رزقاً حسناً))

ثم نزلت آيةالتحريم فنسخت هذه الآية، و قد روي بعضهم انّ آية التحريم هي قوله (قل انما حرم ربي الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم) فالاثم هي الخمر لقوله (يسئلونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير) فهي الاثم

قول بعضهم عن ابي عبدالله7 انّه قال ان الله جلّ و عزّ حرّم الخمر بقوله (انّما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه) فامر باجتناب الرجس، واحتج بقول الله في تحريم الرجس كله بانّ الله لم يحرّم علي العباد ما حرّم الاّ لعلّة فيه، و ذلك قوله (قل لا أجد فيما اوحي محرماً علي طاعم يطعمه الا ان يكون ميتة او دماً مسفوحاً او لحم خنزير فانّه رجس) فكل رجس محرّم.

تذكر اين نكته درباره اين دو متن مفيد است كه در عبارت تفسير نعماني در اكثر آيات، نوعي ابهام وجود دارد كه ناسخ كدام است و منسوخ كدام؛ ولي عبارت رساله سعد روشن است، و از مقايسه آن با عبارت تفسير نعماني روشن مي‏شود كه در اين آيات، مفعول ((‏نَسَخَ)) بر فاعل مقدّم شده است و آيه نخست منسوخ است و آيه دوم ناسخ.

متن دوّم

تفسير نعماني (بحار، ج 93، ص 15)

رساله سعدبن عبدالله (ورقه 11/2 و 12/1)

و لمّا اردت قتل الخوارج بعد ان ارسلت اليهم ابن عباس لاقامة الحجّة عليهم قلت يا معشر الخوارج انشدكم الله الستم تعلمون ان في القران ناسخاً و منسوخاً...

ثم قلت: اللهم انّك تعلم انّي حكمت فيهم بما اعلمه

ثم قال صلوات الله عليه: و اوصاني رسول الله6 فقال: يا علي ان وجدت فئة تقاتل بهم فاطلب حقك والاّ فالزم بيتك فاني قد اخذت لك العهد يوم غدير خم بانك خليفتي و وصيي و اولي الناس بالناس بعدي فمثلك كمثل بيت الله الحرام يأتونك الناس ولاتأتيهم

و قد روي في الحديث انّ اميرالمؤمنين صلوات الله عليه قال للخوارج حين فارقوه وحكّموا نشدتكم بالله يا معشر الخوارج تعلمون ان في القرآن ناسخاً و منسوخاً...

اللهم انّك تعلم انّي حكمت في اهل صفين و بما اعلم من ناسخ القرآن و منسوخه و محكمه و متشابهه و خاصه و عامه فلمّا فعلت الامة ما فعلت من تركها المبين الهادي و اعتمدت علي عقولها و آرائها و اختيارها الّذي هو ادني علي الّّذي هو خير، و نقضوا عهده اذن الله للهادي بالسكوت والجلوس

متن سوم

تفسير نعماني (بحار، ج 93، ص 11)

رساله سعدبن عبدالله (ورقه 10/1)

و سئل صلوات الله عليه عن اوّل ما انزل الله عزوجل من القرآن، فقال7: اوّل ما انزل الله عزّوجل من القرآن بمكة سورة ((اقرأ باسم ربك الّذي خلق)) و اول ما انزل بالمدينة سورة البقرة

اجمع المسلمون عن انّ اول ما نزل من القرآن (اقرأ باسم ربك)، و اول ما نزل بالمدينة سورة البقرة، و آخر ما نزل ((فان تولوا فقل حسبي الله لااله الا هو، عليه توكلت و هو رب العرش العظيم))

با مقايسه رساله سعد و تفسير نعماني، اين احتمال جدّي است كه اين رساله با عنايت به تفسير نعماني نگاشته شده و در واقع، گسترش يافته آن ‏باشد.

مهدويت در رسالة سعد بن عبدالله

پيشتر در بحث از انديشه مهدويت در تفسير نعماني به عبارتي از بحث محكم و متشابه اين كتاب درباره واژه ضلال اشاره كرديم كه در آن ضلال به گم گشتگي تفسير شده و

گم‏گشتگان و منتظران و مؤمنان به امامِ غايب از انظار، به بهشت وعده داده شده بودند. شبيه اين متن با گسترش بيش‏تر در رساله سعدبن عبدالله ديده مي‏شود كه تنها قسمتي از آن در بحار نقل شده است. ما در اين‏جا متن كامل اين قسمت را بدون هيچ توضيحي مي‏آوريم. اين تذكر لازم است كه چون ما تنها همين يك نسخه از رساله سعد بن عبدالله را مي‏شناسيم و در اين نسخه برخي كلمات كاملاً خوانا نيست، احتمال مي‏رود كه در قرائت برخي از كلماتْ اشتباه رخ داده باشد.

اين عبارت كه پس از متن دوم بحث سابق آمده چنين است:

و كذلك ما قد حدث في زماننا من استتار الحجة المفروض الطاعة، اذ كانت الامة علي هذا السبيل الّذي ذكرنا و تعدّيهم علي الأئمة الهداة بالكذب عليهم و الاذاعة لاسرارهم و تعريضهم اياهم و بفتح الغلول للقول والاعداء (الاعتداء؟) و نبذهم عهدالله وراء ظهورهم و توثبهم علي حقوقهم و طلبهم بحبلهم (او بحيلهم، و لعل الصواب: بجهلهم او بخبثهم) ما فيه سفك دمائهم و دم هاديهم، فستر الله عنهم ذلك الهادي واتبع ناس امامته والهداة قبله، فعمّ الضلال اهل الارض، و قد روي عن ابي عبدالله[7] الاخبار الكثيرة في ذلك انّه: ((‏اذا كان ذلك سترالله عنهم الحجة [ورقه 12/1] و غيّبه.)) و انّه قال7: ((‏حق علي الله ان تدخل الضُّلاّل الجنّة.)) و انّما عني بذلك ما ابتلوا به في هذا العصر و هم مقرّون بولايته غير ناقضين لعهده و عهدالله اليهم فيه، فهم مقيمون متدينون بفرض طاعتهم اولهم و آخرهم عارفون انّه قائم العين فيهم موجود الشخص من عقب الماضي قبله من الهادين و قد خفي عليهم اسمه و موضعه للعلة الّتي ذكرناها و شرحناها، فهولاء هم الّذين قال العالم7: ((‏حق علي الله ان يدخل الضلال الجنة.)) اذ ضلّوا عن اسمه و مكانه بعد ان يكونوا مقيمين علي ولايته و امامته بتعين (بيقين؟) لمّا وقفهم عليه الماضي قبله من امره و نهيه لانّ الاسم لايدرك الاّ بالخبر، و كذلك الموضع والّذي فرض الله علي العباد في هذا المعني فهو علي وجهين لايدرك بغيرهما، فوجه منه (كذا والظاهر سقوط: الخبر)، و وجه منه العقل.

فامّا [ما] فرض عليهم من جهة العقل فأن يعلموا أنّ لهم خالقاً و انّ الخالق بعث الانبياء والرسل و انّ الرسل قد اقاموا لهم بعدهم الدلائل المبيّنة لما يختلفون فيه من امر دينهم و دنياهم اذ قد علموا ان ليس في وسعهم معرفة ما يحتاجون اليه فهذا ما فرض الله جلّ و عز عليهم من جهة العقل.

و امّا اسم الحجّة و موضعه فلا يدرك الاّ من طريق الخبر و التوقيف[45] (فمن كان مقيماً علي الاقرار بالائمة كلّهم صلوات الله عليهم و بامام زمانه و ولايته و انّه قائم العين مستور من عقب الماضي قبله و قد خفي عليهم اسم الحجة و موضعه في هذا الوقت فمعذور في ادراك[46] الاسم و الموضع حتي يأتيه الخبر الّذي بمثله تصح الاخبار و بمثله يثبت الاسم و المكان، فهذا هو المعني فيما [ورقه 12/2] قال العالم7 حق علي الله ان يدخل الضُّلال الجنّة اذ لم يكن العلّة من قبله و انّما العلّة من قبل الله جلّ و عزّ و مثل ذلك اذا حجب علي العباد عين الشمس التي جعلها دليل الصلاة فموسّع عليهم تأخيرها حتي يتبين لهم او يصحّ لهم خروج الوقت و هم علي يقين ان عينها لم تعطل و قد خفي عليهم موضعها)... [ورقه 13/1].

------------------

پي نوشت ها

[1] . مجله انتظار، شماره 11 و 12، مقاله نعماني و مصادر غيبت، ص 527.

[2] . همان، ص 528.

[3] . همان، ص 529.

[4] . همان، شماره 10، مقاله نعماني و مصادر غيبت، ص 261.

[5] . تفسير قمي، ج 1، ص 6 و 27.

[6] . همان، ج 1، ص 7 (دو بار)، 11 (دو بار)، 12، 15، 16، 23، 25، 26.

[7] . مجله انتظار، شماره 10، مقاله نعماني و مصادر غيبت، ص 257.

[8] . تفسير قمي، ج 1، ص 5 و 6.

[9] . البته در اين شمارش، اصطلاحات دوگانه يك رقم خورده‏‏اند. بنا بر اين ناسخ و منسوخ يك عنوان و محكم و متشابه هم يك عنوان دانسته شده است.

[10] . مجله انتظار، شماره 10، مقاله نعماني و مصادر غيبت، ص 258-263.

[11] . تفسير قمي، ج 1، ص 5 و 6، ارقام 8، 10، 11، 19، 20، 28، 31، 33، 44.

[12] . تنها در مورد دو عنوان ترهيب و ترغيب (رقم 44 و 45) كه در شرح آن در ص 26 ترغيب مقدّم شده است، به نظر

مي‏رسد در فهرست عناوين تحريفي رخ داده و ترتيب طبيعي اين دو عنوان دستخوش اشتباه ناسخان گرديده باشد. در تفسير نعماني نيز عنوان ترغيب به درستي قبل از ترهيب آمده است (بحارالانوار، ج 93، ص 4 و 65) آدرس‏هاي بعدي به تفسير نعماني همه به همين مجلد بحار است.

[13] . تفسير قمي، ج 1، ص 5 و 6، رقم 23 (تفسير نعماني، رقم 38)؛ رقم 29 (تفسير نعماني، رقم 40)؛ رقم 32 ( تفسير نعماني، رقم 40)؛ رقم 40 (تفسير نعماني، رقم 54 و نيز ر.ك: رقم 58)؛ رقم 41 (تفسير نعماني، رقم 55).

[14] . تفسير قمي، ج 1، ص 5 و 6، رقم 24 (تفسير نعماني، رقم 40 و توضيح آن در ص 33)؛ رقم 42 ( تفسير نعماني، رقم 56 و رقم 57 و توضيح آن در ص 62 و 67)؛ رقم 43 (تفسير نعماني، رقم 58 و توضيح آن در ص 67)؛ رقم 46 (تفسير نعماني، رقم 6 و توضيح آن در ص 67).

[15] . تفسير قمي، ج 1، ص 5، رقم 36.

[16] . تفسير نعماني، رقم 40 در ضمن يك عنوان طولاني.

[17] . در تفسير نعماني، رقم 40 از قدريه و مجبره ياد شده كه ظاهر آن اين است كه آن‏ها دو فرقه مختلفند. لذا گويا مراد از قدريه معتزله مي‏باشد. گفتني است كه با توجه به لعن قدريه از سوي پيامبر اسلام6 هر يك از فرقه‏هاي معتزله و اشاعره، فرقه ديگر را به اين نام مي‏خوانند (ر.ك: كنزالفوائد، ج 1، ص 123؛ بحارالانوار، ج 5، ص 5) در تفسير قمي، ج 1، ص 198 (ذيل سورة الانعام) درباره آية (من يشأ الله يضلله و من يشأ يجعله علي صراط مستقيم) مي‏گويد: هو ردّ علي قدرية هذه الامة. روشن است كه مراد از قدريه در اين‏جا معتزله است و اين خود تأييدي است بر اين كه مراد از اين واژه در تفسير نعماني هم معتزله است.

[18] . جهم بن صفوان، (م 128) كه فرقه جهميه به وي منسوب است.

[19] . تفسير قمي، ج 1، ص 10: و امّا ما هو محرف منه ( تفسير نعماني، ص 26 و نيز ر.ك: ص 4، رقم 24)، ص 11: و اما ما لفظه ماض و هو مستقبل ( تفسير نعماني، ص 4، رقم 22 و توضيح آن در ص 26)، ص 15: و امّا ما هو متفق اللفظ و مختلف المعني (تفسير نعماني، ص 5، رقم 32، و توضيح آن در ص 32 بدون ذكر عنوان آمده است).

[20] . تفسير قمي، ج 1، ص 11: ما لفظه واحد و معناه جمع ( تفسير نعماني، ص 5، رقم 20).

[21] . تفسير قمي، ج 1، ص 5، رقم 37: ردّ علي من انكر خلق الجنة والنار و شرح آن در ص 21؛ البته در تفسير قمي، ص 4، رقم 12 از ((‏ما تأويله مع تنزيله)) ياد شده و در ص 13 شرح شده كه در فهرست تفسير نعماني ديده نمي‏شود، ولي در ص 68 به اين عنوان اشاره شده و در ص 78 هم بدون ذكر عنوان، شرح شده است و ظاهراً در فهرست عناوين سقطي رخ داده است. در تفسير قمي، ص 4، رقم 5 از ردّ بر معتزله نام برده شده و در ص 23 شرح شده كه در تفسير نعماني توضيح آن نيامده است، ولي شايد همان قدريه باشد كه در فهرست عناوين تفسير نعماني رقم 40 ديده مي‏شود.

[22] . البته در توضيح اين عنوان روايتي آورده كه در آن اشاره شده كه اين رؤيت به تشبيه نمي‏انجامد. نيز ر.ك: تفسير قمي، ج2، ص 334.

[23] . در اين‏جا مناسب است مقايسه كاملي بين اين متون ارائه دهيم. عناوين را به ترتيب فهرست عناوين تفسير قمي و سپس آدرس شرح آن‏ها را در تفسير قمي مي‏آوريم. پس از آن رقم عنوان را در فهرست عناوين تفسير نعماني ياد و به اختلاف آن‏ها اشاره مي‏كنيم:

تفسير قمي، رقم 1: منه ناسخ و منه منسوخ. ( شرح: فامّا الناسخ و المنسوخ، ص 6. تفسير نعماني، رقم 8). رقم 2: منه محكم و متشابه. شرح: و امّا المحكم ... و اما المتشابه...، ص 7. (تفسير نعماني، رقم 9). رقم 3: منه عام و منه خاص. ر.ك: رقم 8 (تفسير نعماني، رقم 10). رقم 4: منه تقديم و منه تأخير. شرح: و امّا التقديم و التأخير، ص 8. (تفسير نعماني، رقم 11، مقدّم و مؤخّر). رقم 5: منه منقطع و منه معطوف. شرح: امّا المنقطع المعطوف، ص 9. (تفسير نعماني، رقم 15، منقطع و معطوف و پس آن در رقم 16 از منقطع غير معطوف ياد شده است). رقم 6: منه حرف مكان حرف. شرح ص 9. (تفسير نعماني رقم 17). رقم 7: منه علي خلاف ما انزل الله. شرح ص 10 و بعد از آن: و امّا ما هو محرّف منه. (تفسير نعماني، رقم 25: منه ما هو علي خلاف تنزيله و نيز ر.ك: رقم 39: منه ما تأليفه و تنزيله علي غير معني ما انزل فيه). رقم 8: منه ما لفظه عام و معناه خاص. رقم 9: منه ما لفظه خاص و معناه عام ( اين دو رقم در شرح ص 7 و 8 آمده است. (در تفسير نعماني رقم 18: ما لفظه خاص و در رقم 19: ما لفظه عام محتمل العموم آمده كه خالي از اختلال نيست. نيز ر.ك: تفسير نعماني، ص 23 و ص 25). رقم 10: منه آيات بعضها في سورة و تمامها في سورة اخري. شرح ص 12. (تفسير نعماني رقم 29). رقم 11: منه ما تأويله في تنزيله. شرح ص 13. (تفسير نعماني، رقم 26). رقم 12: منه ما تأويله مع تنزيله. شرح ص 13 (در فهرست عناوين تفسير نعماني نيامده، ولي در ص 68 به اين عنوان

اشاره شده و توضيح آن بدون آوردن عنوان در ص 78 آمده است). رقم 13: منه ما تأويله قبل تنزيله. شرح ص 14 (تفسير نعماني، رقم 27). رقم 14: منه ما تأويله بعد تنزيله. شرح، ص 14. (تفسير نعماني، رقم 28). رقم 15: منه رخصة اطلاق بعد الحظر. شرح ص 15: و امّا الرخصة الّتي هي بعد العزيمة. (تفسير نعماني، رقم 33: منه آيات فيها رخصة واطلاق بعد العزيمة و نيز ر.ك: رقم 12، عزائم و رخص). رقم 16: منه رخصة صاحبها بالخيار ان شاء فعل و ان شاء ترك. شرح ص 15 با تبديل فعل به اخذ. (تفسير نعماني، رقم 34 با تعبير: ان شاء اخذ و ان شاء تركها). رقم 17: منه رخصة ظاهرها خلاف باطنها يعمل بظاهرها ولايدان بباطنها. شرح ص 15 (تفسير نعماني، رقم 35: منه رخصة ظاهرها خلاف باطنها يعمل بظاهرها عند التقية ولايعمل بباطنها). رقم 18: منه ما علي لفظ الخبر و معناه حكاية عن قوم. شرح ص 16: و امّا ما لفظه خبر و معناه حكاية. (تفسير نعماني، رقم 23: منه ما لفظه علي الخبر و معناه حكاية عن قوم آخر). رقم 19: منه آيات نصفها منسوخة و نصفها متروكة علي حالها. شرح ص 12 (تفسير نعماني، رقم 30: منه آيات نصفها منسوخ و نصفها متروك علي حاله). رقم 20: منه مخاطبة لقوم و معناه لقوم آخرين. شرح ص 12 (تفسير نعماني، رقم 36: منه مخاطبة لقوم و المعني لآخرين). رقم 21: منه مخاطبة للنبي6 و المعني امته. شرح ص 16 با تبديل امته به ـ ((‏لامته)) (تفسير نعماني، رقم 37: منه مخاطبة للنبي6 و معناه واقع علي امته). رقم 22: منه ما لفظه مفرد و معناه جمع. شرح ص 11: و امّا ما لفظه جمع و معناه واحد و هو جار في الناس، و پس از آن: و امّا ما لفظه واحد و معناه جمع... و امّا ما لفظه ماض و هو مستقبل... . (تفسير نعماني، رقم 20: منه ما لفظه واحد و معناه جمع و بعد از آن، رقم 21: ما لفظه جمع و معناه واحد، رقم 22: ما لفظه ماض و معناه مستقبل). رقم 23: منه ما لايعرف تحريمه الاّ بتحليله. در شرح نيامده (در تفسير نعماني، رقم 38 هم ذكر شده ولي توضيحي برايش نيامده است.). رقم 24: منه رد علي الملحدين. در شرح نيامده (در تفسير نعماني رقم 40 اين عنوان آمده است: منه ردّ من الله تعالي و احتجاج علي جميع الملحدين و الزنادقة و الدهرية و الثنوية و القدرية و المجبرة و عبدة الأوثان و عبدة النيران). رقم 25: منه ردّ علي الزنادقة، ر.ك: رقم 24. شرح ص 17 (تفسير نعماني، رقم 40) رقم 26: منه ردّ علي الثنوية ر.ك: رقم 24. شرح ص 17 (تفسير نعماني، رقم 40) رقم 27: منه ردّ علي الجهمية، ر.ك: رقم 24 ظاهراً مراد همان مجبّره است كه در رقم 33 خواهد آمد (نه در شرح آمده و نه در تفسير نعماني). رقم 28: منه ردّ علي الدهرية، ر.ك: رقم 24. شرح ص18. (تفسير نعماني، رقم 40). رقم 29: منه ردّ علي عبدة النيران، ر.ك: رقم 24. در شرح نيامده (تفسير نعماني، رقم 40). رقم 30: منه ردّ علي عبدة الاوثان. ر.ك: رقم 24. شرح ص 17 (تفسير نعماني، رقم 40). رقم 31: منه ردّ علي المعتزلة ر.ك: رقم 24 و نيز رقم 32. شرح ص 23 (در تفسير نعماني نيامده). رقم 32: منه ردّ علي القدرية، ر.ك: رقم 24، گويا مراد همان معتزله باشد كه در رقم قبلي آمده است. در شرح نيامده. (تفسير نعماني، رقم 40). رقم 33: منه ردّ علي المجبّرة ر.ك: رقم 24 و نيز رقم 27. شرح ص 22 (تفسير نعماني، رقم 40). رقم 34: منه ردّ علي من انكر من المسلمين الثواب و العقاب بعدالموت يوم القيامة. شرح ص 19: وامّا الرد علي من انكرالثواب والعقاب... و مثله كثير ممّا هو رد علي من انكر عذاب القبر (تفسير نعماني، رقم 44: منه ردّ علي من زعم ان ليس بعدالموت و قبل القيامة ثواب و عقاب). رقم 35: منه ردّ علي من انكر المعراج والاسراء، شرح ص 20 (تفسير نعماني، رقم 46: منه رد علي من انكر الاسراء به ليلة المعراج). رقم 36: منه رد علي من انكر الميثاق في الذرّ ( در شرح و در تفسير نعماني نيامده). رقم 37: منه ردّ علي من انكر خلق الجنة والنار. شرح ص 21 (در تفسير نعماني نيامده) رقم 38: منه ردّ علي من انكر المتعة والرجعة. شرح ص 24: و امّا الرد علي من انكرالرجعة (تفسير نعماني، رقم 51: منه رد علي من انكرالرجعة و لم يعرف تأويلها). رقم 39: منه ردّ علي من وصف الله عزوجل. شرح ص 25 (تفسير نعماني، رقم 50: منه ردّ علي من وصف الله تعالي وحده). رقم 40: منه مخاطبةالله عزوجل لأميرالمؤمنين والائمة: و ما ذكره الله من فضائلهم. در شرح نيامده (تفسير نعماني، رقم 54: منه معرفة ما خاطب الله عزوجلّ به الائمة والمؤمنين، ولي توضيحي درباره آن نيامده، نيز ر.ك: تفسير نعماني، رقم 58)؛ رقم 41: فيه خروج القائم واخبار الرجعة و ما وعدالله تبارك و تعالي الائمة: من النصرة والانتقام من اعدائهم. در شرح نيامده (تفسير نعماني، رقم 55: منه اخبار خروج القائم منا عجل الله تعالي فرجه، ولي شرحي براي آن ذكر نشده است). رقم 42: فيه شرائع الاسلام و اخبار الانبياء: و مولدهم و مبعثهم و شريعتهم و هلاك امّتهم. در شرح نيامده (تفسير نعماني، رقم 56: منه ما بين الله تعالي فيه شرائع الاسلام و فرائض الاحكام والسبب في معني بقاء الخلق و معائشهم و وجوه ذلك و رقم 57: منه اخبار الانبياء و شرائعهم و هلاك اممهم). رقم 43: فيه ما نزل بمغازي النبي6 . شرح آن نيامده (تفسير نعماني، رقم 58: منه ما بين الله تعالي في مغازي النبي6 و حروبه و فضائل اوصيائه و ما يتعلق بذلك و يتّصل به). رقم 44: فيه ترهيب. شرح ص 26 (تفسير نعماني، رقم 4) رقم 45: فيه ترغيب، شرح ص 26. (تفسير نعماني، رقم 3). رقم 46: فيه امثال. در شرح نيامده (تفسير نعماني، رقم 6: مثل). رقم 47: فيه اخبار و قصص. شرح ص 26: و امّا القصص فهو ما اخبرالله تعالي نبيه6 من اخبار الانبياء و قصصهم (تفسير نعماني، رقم 7، قصص).

[24] . بحارالانوار، ج 93، ص 97.

[25] . همان، ج 92، ص 60-73، اين دو باب در مخطوطه رساله ورقه 16/1 تا ورقه 22/1 آمده است.

[26] . همان، ج 65، ص 387، ( تفسير نعماني، بحار، ج 93، ص 61)؛ ج 66، ص 29 (به اشاره)؛ ج 83، ص 47 ( تفسير نعماني، بحار، ج 93، ص 15)؛ ج 84، ص 71 (قسمتي از اين حديث در كافي، ج 2، ص 36 در ضمن روايت ابوعمرو زبيري از امام صادق7 آمده است. و نيز در تفسير عياشي، ج 1، ص 63، ذيل سوره بقره، و به شكل مرسل در دعائم الاسلام، ج 1، ص 8)؛ ج 84، ص 382 ( تفسير نعماني، بحار، ج 93، ص 61) و نيز دو قطعه از دو بابي كه به طور كامل در بحار نقل شده در ج 53، ص 117، ( ج 92، ص 64) و ج 103، ص 305 ( ج 92، ص 65) تكرار شده است.

[27] . اين نسخه از تفسير نعماني در حل پاره‏اي از اشكالات نقل بحار از تفسير نعماني سودمند است. مثلاً در اين نسخه پس از عبارت: منه ما تأويله في تنزيله (بحار، ج 93، ص 4، رقم 26 از فهرست عناوين تفسير نعماني) اين افزودگي را دارد: منه ما تأويله مع تنزيله (ورقه 41/1) كه همين هم صحيح بوده و در نقل بحار افتاده است ( بحار، ج 93، ص 78-82 و نيز ص68 و 79). ما در قسمت‏هاي قبلي مقاله در ضمن عناويني كه شرح آن در تفسير نعماني آمده، ولي در فهرست ذكر نشده، اين مورد را آورده و اشاره كرديم كه به نظر مي‏رسد كه سقطي در نسخ موجود در فهرست رخ داده است. (مجله انتظار، شماره 10، ص 262 و 263)

نمونه‏اي ديگر از سودمندي اين نسخه در مورد عبارت بحار، ج 93، ص 72 است كه در حاشيه 2 به وقوع سقط در حديث اشاره شده است. در نسخه ورقه 74/2 چند سطر افزوده دارد.

[28] . در اين‏جا سرفصل‏هاي اين رساله را از روي اين نسخه نقل مي‏كنيم:

فامّا الترغيب... فامّا الترهيب... و مثل الجدل... (ورقه 1/1)، و امّا القصص فانّه ينقسم ثلثة اقسام: منها ما كان قبل النبي6، و منها ما كان في عصره و منها ما حكي الله جل و عز عمّا يكون بعده، فامّا ما مضي... (ورقه 1/2) و امّا الّذي كان في عصر النبي6... و امّا قصص ما يكون بعد النبي6... فامّا المثل...، و هو علي اربعة اوجه و منه ما تأويله في تنزيله و منه ما تأويله مع تنزيله و منها ما تأويله قبل تنزيله و منها ما تأويله بعد تنزيله فامّا الّذي تأويله في تنزيله... (ورقه 2/1)، و امّا الذي تأويله مع تنزيله... (ورقة 2/2)، و امّا الّذي تأويله قبل تنزيله... (ورقه 3/1)، و امّا الّذي تأويله بعد تنزيله... (ورقه 7/2)، باب الناسخ والمنسوخ (ورقه 8/1)، باب المحكم والمتشابه فامّا المحكم والمتشابه... (ورقه 10/1)، فاما المحكم... (ورقه 10/2) وامّا المتشابه... (ورقه 11/1)، وامّا الخاص والعام فانّ الآية ربما كان لفظه لفظ العموم و معناها معني الخصوص و منه ما كان لفظه لفظ العموم (ورقه 14/2) و معناه معني العموم و منه ما كان لفظه لفظ الخصوص و معناه معني العموم، فامّا ما معناه معني الخصوص و لفظه لفظ العموم... (ورقه 15/1) و منه (في الحاشية: امّا ظ) ما لفظه لفظ العموم و معناه معني الخصوص... و امّا ما لفظه الخصوص و معناه معني العموم... (ورقه 15/2) باب التحريف في الآيات الّتي هي خلاف ما انزل الله عزّوجلّ ممّا رواه مشايخنا عن العلماء من آل محمد: (ورقه 16/1)، باب تأليف القرآن و انه علي غير ما انزل الله عزوجل (ورقه 18/2، اين دو باب در بحار، ج 92، صص 60-73 آمده است) و في القرآن احتجاج الله علي الملحدين الّذين عدلوا عن التوحيد... (ورقه 22/1)، و ممّا احتج الله علي عبدة الاوثان... (ورقه 22/2)، و ممّا احتج الله علي من قال بالاثنين... (ورقه 23/1)، و ما احتج به جلّ ذكره علي اهل الدهر... (ورقه 23/1) و في القرآن اشياء قد ذكرها الله حكايات قوم قالوها فنزل القرآن بهذا علي لفظ الخبر و هي حكايات... (ورقه 23/2) و قد احتج رسول‏الله6 علي النصاري... (ورقه 23/2)، قد بين الله تبارك و تعالي في القرآن ان بقاء هذا الخلق من اربعة اوجه: الامر والنهي والغذاء والاكنان واللباس والتناكح فالامر والنهي فيهما باب واحد... و امّا الغذاء فانّه من نبات الارض و الانعام... و امّا ما جعله الله غذائهم من جهة الانعام... (ورقه 24/1) و امّا الاكنان واللباس... و امّا التناكح... و قد بين الله جلّ و عز سبب معاش الخلق فاعلمنا انّها من خمسة اوجه من الامارة والعمارة و التجارة و الاجارة والصدقات فامّا الامارة... (ورقه 24/2) و اما باب العمارة...، و اما باب التجارة... و اما باب الاجارة... و امّا باب الصدقات... (ورقه 25/2) والملك له دعائم اربعة: القدرة والهيبة والسطوة والامر والنهي ومجراهما واحد، و امّا باب القدرة... (ورقه 26/2) و قد احتج بعض من انكر هذا، فقال: قد رأينا حزوباً من البهائم لايحصي عددها تبقي بلا امر ولانهي ولاثواب و لاعقاب... (ورقه 27/1) و قد قال بعض اصحابنا في المستبهم... (ورقه 27/2)، و قد ذهب بعضهم هذا السواد الاعظم من المرجئة والقدرية والخوارج الي... فكان من الرد عليهم ان قيل... (ورقه 29/1)، باب الايمان والكفر والشرك والضلال والظلم، فامّا باب الايمان... (ورقه 30/1)... قلت: فاخبرني عن وجه الكفر في كتاب الله عزوجلّ فقال: الكفر في كتاب الله علي خمسة اوجه... (ورقه 33/1) و امّا الشرك وليس تفسيره في هذا الحديث فهو علي ثلاثة اوجه...، و امّا الظلم فهو علي وجوه... (ورقه 33/2)، باب حدود الفروض الّتي فرضها الله علي خلقه و هي خمسة فكبار حدود الصلاة... (ورقه 34/1)، كبار حدود الزكاة... كبار حدود الحج... كتاب حدود الصوم... (ورقه 34/2)، كبار حدود الوضوء... كبار حدود الولاية... (ورقه 35/1)، و جعل الله جلّ و عز لهذه الفرائض الاربع دلالتين و هما اعظم الدلائل في السماء الشمس والقمر... (ورقه 35/2)، باب فيما تأويله من القرآن قبل تنز يله... (ورقه 35/2)، الامر في القرآن علي وجوه... و منه علي جهة العذاب... و منه علي جهة الترهيب... باب في العصمة، قال قوم في عصمة الانبياء والرسل والاوصياء اقاويل مختلفة... (ورقه 37/2).

[29] . بحارالانوار، ج 53، ص 117؛ ج 92، ص 40 ؛ و نيز ر.ك. ج 69، ص 29.

[30] . همان، ج 83، ص 47؛ ج 84، ص 71 و 372؛ ج 103، ص 305.

[31] . همان، ج 1، ص 15.

[32] . ذريعه، ج 24، ص 7؛ و در ج 4، ص 276 نيز تفسير سعدبن عبدالله به اين عنوان ارجاع داده شده است. فهرست

نسخه‏هاي خطي كتابخانه آيت‏الله مرعشي نجفي، ج 31، ص 259.

[33] . رجال نجاشي، ص 177، رقم 467.

[34] . مختصر بصائر الدرجات، ص 1ـ 30، ص 36، ص 51ـ 106.

[35] . انتساب اين كتاب به شيخ مفيد نادرست است. ر.ك: مجموعه مقالات كنگره جهاني هزاره شيخ مفيد، شماره 9، ص 135-184، شماره 55، صص 191-264.

[36] . همان، شماره 9، ص 164، شماره 55، ص 233.

[37] . روايت ابن قولويه به توسط پدر از سعدبن عبدالله در كامل الزيارات بسيار فراوان است. و نيز ر.ك: معجم رجال الحديث، ج17، ص 167 و 168؛ در ج 23، ص 133 اين كتاب، عنوان قولويه ذكر شده، به رواياتي كه ابوالقاسم بن قولويه يا ابن قولويه از پدر خود نقل مي‏كند اشاره شده و در پايان آمده كه اين راوي همان محمدبن قولويه است، اين تعبير مسامحه آميز است، قولويه همان محمدبن قولويه نيست، بلكه از اجداد محمد مي‏باشد. در عنوان ابوالقاسم بن قولويه و ابن قولويه اختصار در نسب رخ داده و به جهت نسبت به جدّ، چند نفر از سلسله نسب وي حذف شده است. ر.ك: رجال نجاشي، ص 123، رقم318.

[38] . كامل الزيارات، باب 9/1، 48/3، 82/3.

[39] . رجال نجاشي، ص 178، رقم 467.

[40] . همان، ص 133، رقم 318.

[41] . ذريعه، ج 24، ص 9.

[42] . بحارالانوار، ج 1، ص 32.

[43] . در نسخه چاپي بحار، عبارت را تغيير داده، ولي در چاپ كمپاني از بحار و نيز در نسخه خطي تفسير نعماني ورقه 44/1 به همين شكل آمده است.

[44] . افزوده در حاشيه نسخه، گفتني است كه پس از آن عليه السلام هم به عليهما السلام اصلاح شده است.

[45] . از اين جا تا آخر متن در بحار، ج 83، ص 47، رقم 25 نقل شده است. تنها از عبارت ((‏فهذا هو المعني)) تا من قبل الله جل و عز از حديث حذف شده است.

[46] . گويا به معناي: در مسأله ادراك اسم و موضع معذور مي‏باشند، لذا نيازي نيست قبل از ادراك، كلمه عدم را ساقط شده بينگاريم.